

کودتای نظامیان در مصر و ترکیه: زمینه‌ها و نتایج متفاوت

امیر نیاکویی *

چکیده:

پس از وقوع بهار عربی، مصر و ترکیه دستخوش کودتاهای نظامی شدند. در مصر اولین دولت منتخب با کودتای نظامی متلاشی شد و نظامیان مجدداً قدرت کامل را در دست گرفتند. طوری که پس از گذشت سه سال همچنان نظامیان بازیگر اصلی تحولات مصر هستند. در ترکیه علی‌رغم معضلات مختلف داخلی و منطقه‌ای که دولت اردوغان با آن مواجه بود، کودتا توفیقی نیافت و با مقاومت جامعه مدنی در هم شکست. پژوهش حاضر به دنبال آن است تا با بهره‌گیری از نظریه‌های مربوط به دخالت نظامیان در سیاست به بررسی بسترهای سیاسی و اجتماعی کودتاهای فوق پرداخته و نتایج مختلف کودتاهای مصر و ترکیه را از منظر تئوریک تبیین نماید. در این راستا پرسش اصلی پژوهش چنین مطرح می‌شود: چه عواملی باعث موفقیت کودتا در مصر و ناکامی آن در ترکیه شده است؟

برای پاسخ به پرسش فوق، از روش تبیینی مقایسه‌ای استفاده شده و روش گردآوری داده‌ها نیز کتابخانه‌ای است. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که

*. دانشیار علوم سیاسی، دانشگاه گیلان (نویسنده مسئول): niakoe@gmail.com.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۴/۲۹ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۷/۳۰
فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره نخست، شماره بیستم، صص ۹۵ - ۶۵.

نتایج متفاوت کودتاهای نظامی در مصر و ترکیه را با توجه به وضعیت متفاوت مولفه‌های سطح نهادمندی سیاسی، یکپارچگی نیروهای مسلح و واکنش جامعه مدنی در این دو کشور می‌توان تبیین نمود.
واژه‌های کلیدی: کودتا، مصر، ترکیه، ارتش، بهار عربی.



مصر و ترکیه دو کشور پراهمیت خاورمیانه هستند که تاریخ سیاسی آنها مملو از کودتاهای نظامی و نقش آفرینی مستقیم نظامیان در عرصه سیاست است. در این دو کشور ارتش نهاد قدرتمندی است که بارها در سیاست مداخله نموده و همواره وزنه قابل ملاحظه‌ای در سیاست کشور بوده است. البته پس از به قدرت رسیدن حزب عدالت و توسعه تاحدودی نقش ارتش این کشور به حاشیه رفت، با این حال همچنان ارتش ترکیه یک نهاد قدرتمند حامی میراث آتاتورک تلقی می‌شود. پس از تحولات موسوم به بهار عربی، تحولات و بازیگری مصر و ترکیه اهمیت مضاعفی یافت.

از یک سو مصر به عنوان کشوری که مهد تمدن عربی محسوب می‌شود، در زمره اولین و مهم‌ترین کشورهایی قرار گرفت که دستخوش جنبش اعتراضی و دموکراسی خواهانه شد. در این کشور، متعاقب جنبشی فراگیر، حکومت مبارک سقوط نمود و زمینه گشایش فضای سیاسی و انتخابات آزاد مهیا شد؛ طوری که اخوان المسلمین به عنوان جنبشی با بیش از هشت دهه قدمت در انتخابات مجلس و ریاست جمهوری پیروز شد و اولین دولت اخوانی در تاریخ این کشور تاسیس شد. از سوی دیگر، ترکیه نیز پس از بهار عربی به یکی از مهم‌ترین کشورهای تاثیرگذار در جهان عرب تبدیل شد. ترکیه تلاش کرد تا با حمایت از معارضان نزدیک به خود مانند النهضه و اخوان المسلمین، نفوذ ژئوپلیتیکی خود را در خاورمیانه گسترش دهد و خود را به عنوان مدلی مناسب از توسعه اقتصادی و دموکراسی و دینداری در قالب اسلام ترکیه‌ای به جهان عرب معرفی نماید (طباطبایی و فضلی‌خانی، ۱۳۹۳: ۲۰۷-۱۹۷).

البته بهار عربی در مصر و ترکیه روندهای متفاوتی را طی کرد و تاثیرات مختلفی را به همراه داشت. در مصر، حکومت اخوان المسلمین دولتی مستعجل شد و با کودتای نظامیان

به پایان رسید، طوری که ارتش مجدداً قدرت را در دست گرفته و الگوی قدرت‌یابی افسران در این کشور بازتولید شده است و هم‌اکنون پس از گذشت بیش از سه سال همچنان نظامیان بازیگر اصلی تحولات مصر هستند. جالب آن که با کودتای نظامیان، آزادی و دموکراسی در مصر سیری قهقراپی یافته و اوضاع سیاسی از دوران مبارک نیز وخیم‌تر شده است.

از سوی دیگر ترکیه به مثابه کشوری تاثیرگذار در تحولات منطقه، خود به شیوه‌های مختلفی از این تحولات تاثیر پذیرفت. اقدامات دولت اردوغان پس از بهار عربی چه در عرصه داخلی و چه روابط خارجی واکنش‌های مختلفی را برانگیخت. اردوغان برای گسترش نفوذ ژئوپلیتیکی به رقابت با کشورهای منطقه مانند ایران پرداخت و سیاست ماجراجویانه‌ای را در عراق و سوریه دنبال نمود (نیاکوئی، ۱۳۹۲: ۱۱۲-۱۰۳) اردوغان فضای نسبتاً دموکراتیک داخلی را نیز با سرکوب و فشار بر مطبوعات و مخالفین بست و حتی روابط نسبتاً صلح‌آمیز با کردها را نیز به فراموشی سپرد. این گونه نارضایتی بسیاری از جریانات داخلی از جمله اکراد، ملی‌گرایان و کمالیست‌ها در کنار روابط منطقه‌ای پرتنش و بحرانی با همسایگان و سایر کشورهای منطقه مانند روسیه رقم خورد. در چنین شرایطی کودتای نظامی در جولای ۲۰۱۶ رخ داد. با این حال این کودتا بر خلاف کودتاهای گذشته به سرعت شکست خورد و با مقاومت جامعه مدنی در هم کوبیده شد تا نویدبخش فصل نوینی در سیاست ترکیه باشد. با توجه به مطالب مطرح شده پژوهش حاضر به دنبال آن است تا با یک مطالعه تطبیقی، به بررسی زمینه‌ها و بسترهای سیاسی و اجتماعی کودتاهای فوق‌پردازد و نتایج مختلف کودتاهای مصر و ترکیه را از منظر نظریه‌های مطرح مقایسه نماید. در این راستا پرسش اصلی پژوهش چنین طرح می‌شود: چه عواملی باعث موفقیت کودتا در مصر و ناکامی آن در ترکیه شده است؟ نویسنده برای پاسخ به پرسش فوق از روش تبیینی مقایسه‌ای استفاده کرده و روش گردآوری داده‌ها نیز کتابخانه‌ای است.

لازم به ذکر است که درباره کودتاهای فوق‌برخی آثار به رشته تحریر درآمده است. به عنوان مثال، علیرضا سمیعی اصفهانی و سجاد میرالی در پژوهشی با عنوان «پره‌تورانیسم؛ الگویی نظری برای تبیین خشونت سیاسی در مصر پس‌انقلابی» به بررسی و تبیین نظریه ساموئل هانتینگتون و اطلاق آن بر جامعه مصر در دوره پس از انقلاب ۲۵ ژانویه پرداخته

و این نظریه را نظریه‌ای مفید و کارآمد ارزیابی نموده‌اند. از نظر نویسندگان فوق، ضعف نهادهای مدنی و وضعیت پراتوری در جامعه مصر نقش موثری در گسترش منازعات و خشونت سیاسی در مصر پس از انقلاب و در نهایت کودتای نظامیان داشته است (سمیعی‌اصفهانی و میرالی، ۱۳۹۲).

سیدجلال دهقانی‌فیروزآبادی و پریسا کریمی نیز در اثری با عنوان «نظامیان و گذار به دموکراسی در کشورهای عرب: مطالعه موردی نقش نظامیان در تحولات سیاسی اجتماعی مصر (۲۰۱۱-۲۰۱۵)» پس از مرور و ارزیابی نظریه‌های مطرح در خصوص نظامیان و سیاست، به بررسی نقش نظامیان در تحولات مصر پس از انقلاب ۲۵ ژانویه پرداخته‌اند. نویسندگان بر این باورند که آنچه در تحولات امروز مصر شاهد هستیم عبارت است از فقدان انسجام رویکردی میان سران ارتش، تداوم وابستگی ارتش به آمریکا، تلاش مجدد نظامیان برای بازتولید شبه‌اقتدارگرایی دوران مبارک، توسل به شیوه‌های قدیمی همچون نظامی‌کردن و امنیتی‌کردن دولت و فقدان اراده مبتنی بر واگذاری قدرت به غیرنظامیان. این عوامل بی‌تردید با ایفای نقش مثبت و موثر نظامیان در فرایند گذار به دموکراسی در مصر منافات دارند (دهقانی‌فیروزآبادی و کریمی، ۱۳۹۳).

محمد سلطانی‌نژاد و بهاره سازمند نیز در اثری با عنوان «از انقلاب تا کودتا: مناسبات نظامی مدنی در مصر جدید» به بررسی کنش‌گری ارتش مصر از انقلاب ۲۵ ژانویه تا کودتا علیه محمد مرسی پرداخته‌اند. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که نهادینگی بالا، حرفه‌ای بودن و غیرایدئولوژیک بودن ارتش، در کنار تعامل گسترده آن با بدنه جامعه موجب شد نظامیان انقلاب مصر را - هرچند با تردید و پس از چانه‌زنی‌های لازم و تضمین حفظ موقعیت‌های خود- بپذیرند. در ادامه، ضرورت برقراری ثبات و مهار کنش‌گری سیاسی جامعه مصر، برهم‌خوردن موازنه قوا علیه اخوان المسلمین و در نهایت لزوم حفظ منافع اقتصادی و حقوق ویژه در تعیین سیاست‌های دفاعی و خارجی، موجب دخالت مستقیم نظامیان در سیاست به شکل کودتای نظامی و براندازی دولت تحت کنترل اخوان المسلمین شد (سلطانی‌نژاد و سازمند، ۱۳۹۲).

در رابطه با کودتای اخیر در ترکیه نیز هیچ اثر پژوهشی به فارسی به رشته تحریر در نیامده و تنها برخی یادداشت‌هایی تحلیلی به زبان انگلیسی نوشته شده است. به عنوان مثال، استیون کوک در مجله فارین افرز تلاش نموده چرایی شکل‌گیری کودتای اخیر در

ترکیه و علل ناکامی آن را در مقایسه با کودتاهای قبلی از منظری تحلیلی بررسی نماید (Cook, 16 July 2016). استیون کوک همچنین در یادداشتی دیگر به چرایی موفقیت کودتا در مصر و ناکامی آن در ترکیه پرداخته است (Cook, 19 July 2016). بررسی آثار فوق حاکی از آن است که هیچ پژوهش آکادمیکی به زبان فارسی به بررسی چرایی دخالت نظامیان در مصر و ترکیه و به ویژه چرایی موفقیت کودتا در مصر و ناکامی آن در ترکیه به صورت تطبیقی نپرداخته‌اند و از این منظر خلا جدی مطالعاتی وجود دارد. آثاری که به زبان انگلیسی نوشته شده‌اند مانند یادداشت‌های تحلیلی استیون کوک نیز تنها به بیان برخی شباهت‌ها و تفاوت‌ها میان مصر و ترکیه پرداخته و فاقد هر گونه چشم‌انداز تئوریک می‌باشند و قبل از آن که مقالاتی آکادمیک باشند، یادداشت‌های تحلیلی بدون چارچوب نظری هستند که به سرعت در واکنش به کودتای ترکیه نوشته شدند و پژوهش‌های جامع و تئوریکی محسوب نمی‌شوند. بر این اساس، خلا انجام پژوهشی که با بهره‌گیری از نظریه‌های کلاسیک و متاخر دخالت نظامیان در سیاست، زمینه و علل بروز کودتاهای ترکیه و مصر را بررسی و چرایی موفقیت کودتای مصر و ناکامی کودتای ترکیه را در پرتو مباحث نظری تحلیل نماید، به شدت احساس می‌شود. بر این اساس مقاله حاضر قصد دارد برای پاسخ به پرسش‌های تحقیق در ابتدا مباحث نظری مرتبط با کودتا و دخالت نظامیان در سیاست را مطرح نماید و سپس کودتای مصر و ترکیه را مورد واکاوی قرار دهد.

۱. مباحث نظری پیرامون دخالت نظامیان در سیاست: علل و سطوح دخالت

گذاری بر مباحث نظری جدید در علوم اجتماعی حاکی از آن است که شناخت و مشاهده بدون نظریه ناممکن است و هر نظریه یا چارچوب مفهومی دریچه جدید و ابعاد تازه‌ای را می‌تواند نمایان کند (چالمرز، ۱۳۷۸). در رابطه با کودتاهای نظامی نیز اگرچه نظریه‌ها و فرضیه‌های مختلفی وجود دارند، اما هر کدام از نظریه‌های مطرح شده به مثابه لنزی مفهومی، ابعادی از کودتاهای مصر و ترکیه را می‌تواند نمایان کند و به مثابه چارچوب‌های تحلیلی مختلف، دریچه‌های جدیدی را بر کودتاهای نظامی این دو کشور می‌گشاید. بر این اساس، در این بخش ابتدا گذار مختصری بر چند نظریه کارآمد برای تبیین کودتاهای مصر و ترکیه خواهیم داشت و سپس با بهره‌گیری از نظریه‌های فوق به

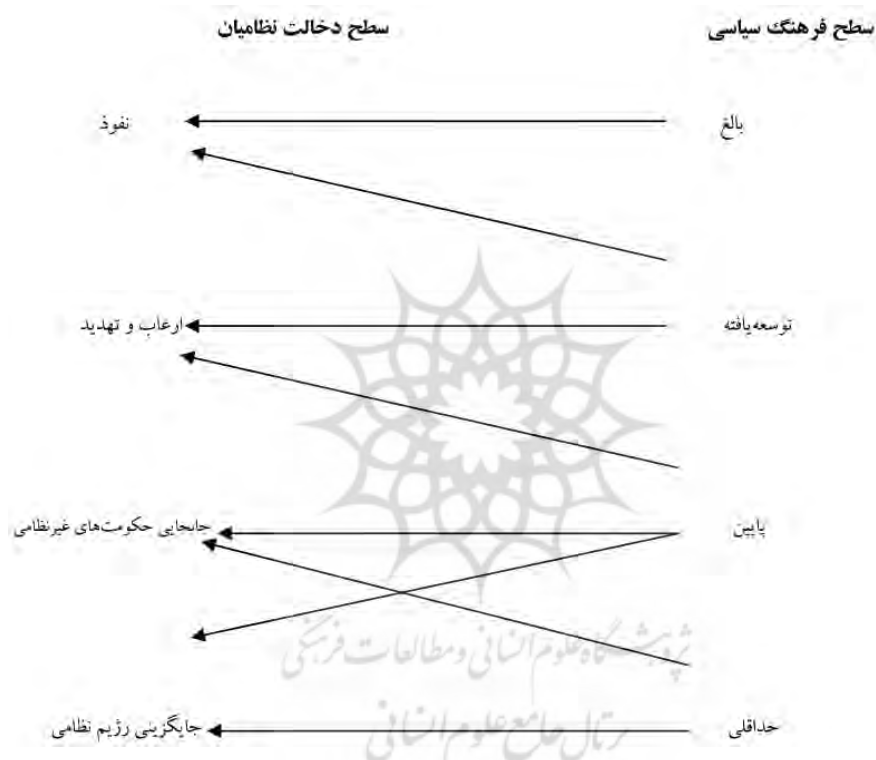
مثابه لنزهای مفهومی متفاوت تلاش می‌کنیم ضمن فهم بهتر کودتاهای فوق، کارآمدی نظریه‌های مطرح شده را نیز مورد آزمون قرار دهیم.

به طور کلی دخالت نظامیان در سیاست موضوع پراهمیتی است که در مباحث جامعه‌شناسی سیاسی مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. دخالت نظامیان در سیاست پدیده‌ای فراگیر است، با این حال سطح دخالت نظامیان با توجه به فرهنگ سیاسی و وضعیت جامعه مدنی و همچنین ساختار و ماهیت ارتش متفاوت است. فاینر از محققین کلاسیکی است که تلاش می‌کند با توجه به مولفه فرهنگ سیاسی به واکاوی سطوح مختلف دخالت نظامیان در سیاست بپردازد. از نظر فاینر برای فهم وضعیت فرهنگ سیاسی باید به سوالات زیر پاسخ داد.

آیا یک پذیرش مردمی گسترده درباره روندهای انتقال قدرت و این که هیچ اعمال قدرتی در تضاد با این روندها مشروع نیست وجود دارد؟ آیا شناسایی مردمی گسترده‌ای درباره عوامل شکل‌دهنده به اقتدار حاکم وجود دارد به صورتی که هیچ فرد یا مرکز قدرت دیگری مشروع تلقی نشود؟ آیا مردم به خوبی و به قدر نسبتاً گسترده در گروه‌های مختلف بسیج می‌شوند؟ به عبارت دیگر آیا کلیساهای منسجم، شرکت‌ها و انجمن‌های صنعتی، اتحادیه‌های کارگری و احزاب سیاسی یافت می‌شوند؟ (Finer, 1962: 86-90)

فاینر با توجه به پرسش‌های سه گانه فوق، چهار فرهنگ سیاسی بالغ، توسعه‌یافته، پایین و حداقلی را متمایز می‌کند. در گروه نخست که سطح فرهنگ سیاسی در بالاترین حد قرار دارد، هر سه شرط فوق به طور کامل محقق هستند. در این کشورها، مداخله ارتش اساساً توجیه‌ناپذیر و حمایت مردم برای چنین اقدامی تحصیل‌نشده است. در گروه دوم، نهادهای مدنی در سطح بالایی توسعه‌یافته هستند، افکار عمومی نسبتاً گسترده و در انجمن‌های قدرتمند به خوبی سازمان‌یافته‌اند. روندهای مدنی و صاحب‌منصبان دولتی مستحکم هستند. اما برخلاف گروه اول، مشروعیت روندهای انتقال قدرت سیاسی و منبع اقتدار حاکم مورد منازعه است. در گروه سوم، کشورهایی قرار دارند که در آنها جامعه نسبتاً ضعیف و بی‌سازمان است و نهادها و روندهای رژیم نیز مورد منازعه هستند. در این گروه، افکار عمومی در مقابل مداخله نظامی چندان مقاومت نمی‌کند و وضعیتی ضعیف، چندپاره و سیال دارد. در نهایت، گروه دیگری از کشورها هستند که حکومت‌های آنها برای نیل به اهداف عملی خود می‌توانند افکار عمومی را که بسیار ضعیف و غیرسازمان‌یافته

هستند، نادیده بگیرند (Finer, 1962: 86-90). فاینر با توجه به سطوح مختلف فرهنگ سیاسی، سطوح گوناگون دخالت ارتش در سیاست را مورد توجه قرار می‌دهد. از نظر فاینر، چهار سطح را در مداخله ارتش می‌توان تمایز داد که عبارتند از نفوذ، ارباب، جابجایی حکومت‌های غیرنظامی و جایگزینی رژیم نظامی. رابطه سطوح مختلف فرهنگ سیاسی و مداخله سیاسی ارتش در جدول زیر نمایان است.



همان طور که نظریه فاینر نشان می‌دهد، در فرهنگ‌های سیاسی پایین و حداقلی زمینه مناسبی برای کودتاهای نظامی وجود دارد (Finer : 1962: 86-90). البته باید توجه داشت که اگرچه فاینر به مولفه‌های خوبی اشاره می‌کند، با گذر زمان کودتاهای پیچیده‌ای شکل گرفته که ناتوانی نظریه فاینر را نمایان می‌کند. از جمله این که در برخی کودتاها جامعه مدنی فعالانه از کودتا حمایت نموده است.

ساموئل هانتینگتون نیز، تبیین جامعه‌شناسانه عمیقی از چرایی کودتاهای نظامی مطرح می‌کند که همچنان مورد توجه محققان قرار دارد. هانتینگتون در کتاب «سامان

سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی» نشان می‌دهد که تبیین‌های نظامی توجیه‌کننده دخالت‌های نظامی نیستند. زیرا که دخالت‌های نظامی تنها یکی از جلوه‌های پدیده‌ای گسترده‌تر در جوامع توسعه‌نیافته به شمار می‌آیند که عبارت است از سیاست‌زدگی همه نیروها و نهادهای اجتماعی. در یک چنین جوامعی، سیاست از استقلال، پیچیدگی، انسجام و تطبیق‌پذیری بی‌بهره است. همه‌گونه نیروها و گروه‌های اجتماعی، مستقیماً به درون صحنه سیاست کشیده می‌شوند. کشورهایی که ارتش‌های سیاسی دارند. روحانیت سیاسی، دانشگاه‌های سیاسی، اتحادیه‌های کارگری سیاسی و شرکت‌های سیاسی نیز دارند. نه تنها نظامیان، بلکه هیچ یک از گروه‌های اجتماعی، سر جای خودشان قرار نگرفته‌اند. در واقع مهم‌ترین علت‌های دخالت نظامیان در سیاست نه علل نظامی بلکه علل سیاسی‌اند و این دخالت، نه به ویژگی‌های اجتماعی و سازمانی دستگاه نظامی بلکه به ساختار سیاسی و نهادی جامعه ارتباط دارد (هانتینگتون، ۱۳۷۰: ۲۸۴-۲۸۵).

از نظر هانتینگتون، نظام‌های سیاسی را بر اساس سطح نهادمندی سیاسی و سطح مشارکت سیاسی می‌توان طبقه‌بندی کرد. استواری سیاسی هر جامعه به رابطه سطح مشارکت سیاسی با سطح نهادمندی سیاسی بستگی دارد. اگر نسبت نهادمندی سیاسی به مشارکت سیاسی بالا باشد، جوامع را مدنی می‌نامند و اگر سطح نهادمندی سیاسی به مشارکت سیاسی پائین باشد، جوامع را پراتوری می‌گویند. در جوامع پراتوری، نیروهای اجتماعی یک‌راست و با روش‌های خودشان در صحنه سیاسی عمل می‌کنند و بدون هیچ واسطه‌ای با یکدیگر مواجه می‌شوند و نهادهای سیاسی و رهبران سیاسی حرفه‌ای به عنوان میانجی‌گران مشروع برای تعدیل منازعات بین گروه‌ها به رسمیت شناخته نمی‌شوند. در چنین جامعه‌ای، درباره روش‌های مشروع و معتبر برای رفع کشمکش‌های گروهی نیز توافقی وجود ندارد، در نتیجه هر گروه روش‌هایی را به کار می‌برد که ماهیت و ظرفیت‌های ویژه آن گروه را منعکس می‌کند. ثروتمندان رشوه می‌دهند، دانشجویان شورش می‌کنند، کارگران دست به اعتصاب می‌زنند و نظامیان کودتا می‌کنند (هانتینگتون، ۱۳۷۰: ۲۹۰-۲۸۱).

در جوامع مدنی، نهادهای سیاسی به آن اندازه نیرومند هستند که بتوانند برای یک سازمان سیاسی مشروع و یک اجتماع سیاسی کارآمد مبنایی را فراهم سازند. در جوامع پراتوری گروه‌های اجتماعی بدون تربیت سیاسی و بدون این که از طریق نهادهای

قدرتمند، خواسته‌هایشان تعدیل شود، وارد عرصه سیاست می‌شوند، در حالی که در جوامع مدنی، نهادهای قدرتمند، تربیت سیاسی را به عنوان بهای مشارکت سیاسی به افراد جامعه تحمیل می‌کنند (هانتینگتون، ۱۳۷۰: ۱۲۴-۱۲۰).

در واقع به نظر هانتینگتون، اقدام به کودتای نظامی توسط ارتش پاسخی به تشدید نزاع‌ها و بحران‌های سیاسی در یک جامعه پراتوری است که باعث خروج موقت نیروهای اجتماعی از عرصه سیاست می‌شود. هانتینگتون با شناسایی ضعف روندها و نهادهای سیاسی موجود در بسیاری از کشورهای در حال توسعه، تبیین جامعه‌شناختی عمیقی را از کودتاهای نظامی ارائه می‌دهد و شواهد مختلف تجربی را در تایید این مدعا مطرح می‌کند.

گذشته از نظریات کلان مطرح شده که بصیرت‌های قابل توجهی را در رابطه با کودتاهای اخیر در اختیار قرار می‌دهد، وقوع برخی کودتاها در دهه‌های اخیر زمینه مفهوم‌سازی‌های جدیدی را از کودتای نظامی ایجاد نموده است. به عنوان مثال، عمر انکارناسیون با توجه به برخی کودتاهای انجام گرفته در دهه اول قرن بیست و یکم از کودتای جامعه مدنی نام می‌برد. از نظر او کودتاها را می‌توان به کودتاهای عادی و کودتاهای جامعه مدنی تقسیم نمود. کودتاهای جامعه مدنی بر خلاف کودتاهای عادی دارای پشتوانه اجتماعی قوی و نقش فعال حمایتی جامعه مدنی است. این کودتاها متضمن برکناری یک حکومت منتخب از طریق اعتراضات دامنه‌دار و با همکاری ارتش است. در واقع در این کودتاها همکاری ارتش و جامعه مدنی سقوط حکومت را رقم می‌زند. پیش‌شرط‌های کودتای جامعه مدنی از منظر عمر انکارناسیون عبارتند از: ۱. قدرت‌یابی فردی که تعهد او به دموکراسی مورد سوطن است. ۲. دست‌گاه سیاسی به دلیل فساد و بی‌لیاقتی و بی‌توجهی به نیازهای اساسی مردم نمی‌تواند انتظارات مردم را برآورده کند. ۳. ظهور بازیگران جامعه مدنی و اتحادیه‌های کارگری و انجمن‌های مذهبی و گروه‌های مدنی به مثابه مهمترین مخالفین حکومت به جای گروه‌های سیاسی رسمی. در اینجا گروه‌های سیاسی رسمی یا فروریخته و متلاشی شده‌اند و یا این که همواره ضعیف و رشدنیافته بوده‌اند. در واقع اپوزیسیون اصلی حکومت نیروهای سیاسی سازمان‌یافته نیستند، بلکه گروه‌های تجاری و انجمن‌های مذهبی و اتحادیه‌ها می‌باشند. ترکیب این عوامل ظهور رابطه دشمنی و خصومت بین یک جامعه مدنی پویا و یک نظام سیاسی نامشروع در بستر نارضایتی

جامعه مدنی و فروپاشی حکومت قانون است (Encarnación, 2002: 39). پس از بررسی نظریات فوق تلاش می‌کنیم گذاری بر تحولات مصر و ترکیه داشته باشیم تا چرایی کودتاها را در پرتو نظریه‌های مطرح شده مورد سنجش و واکاوی قرار دهیم.

۲. کودتای مصر: جامعه پراتوری و کودتای جامعه مدنی

قبل از آن که وارد تحلیل کودتای نظامیان علیه محمد مرسی شویم، بهتر است گذاری کوتاه بر ریشه‌های انقلاب ۲۵ ژانویه و تحولات سیاسی مصر پس از انقلاب داشته باشیم. در مصر دوران مبارک با گذر زمان ویژگی‌های سیاسی رژیم مانند فرسودگی حکومت و عدم گردش نخبگان، اقتدارگرایی مبتنی بر هژمونی حزب حاکم، شخصی بودن قدرت، دموکراسی صوری، سرکوب سیاسی و فساد گسترده در طبقه حاکم در کنار معضلات اقتصادی اجتماعی عمیق مانند بیکاری، شکاف طبقاتی و همچنین سیاست خارجی ناهمسو با مطالبات مردم که در حمایت از رژیم اسرائیل و محاصره غزه نمود می‌یافت، زمینه نارضایتی‌های چندلایه و بحران‌های متراکم مشروعیت و هویت و مشارکت را ایجاد نمود (نیاکوئی، ۱۳۹۱: ۴۷-۵۵).

در چنین شرایطی، نقش کاتالیزوری تحولات تونس و برخی عوامل کوتاه‌مدت به اعتراضات و تظاهرات‌های گسترده‌ای علیه رژیم مبارک منجر شد و نارضایتی‌ها به سرعت از عوامل اقتصادی به سیاسی تغییر جهت یافت و مانند تونس و کشورهای دیگر شعار «الشعب يريد اسقاط النظام» به خواسته اصلی معترضان تبدیل شد. نکته حائز اهمیت در تحولات مصر این است که عملاً مجموعه وسیع و متنوعی با گرایش‌ها و خاستگاه‌های مختلف در مقابل حکومت مبارک صف‌آرایی نمودند. در واقع معترضان مجموعه متنوعی شامل مسیحیان و مسلمانان، احزاب اسلامی و سکولارها، لیبرال‌ها و چپ‌گرایان و لایه‌های مختلف طبقات متوسط و پایین جامعه بودند (Niaakooee 2013: 429)، که مطالبات آنها در رابطه با مسائلی چون نقش دین در جامعه و حقوق شهروندی و یا آزادی سیاسی و مدل اقتصادی عمیقاً متفاوت بود. در این میان واکنش ارتش به تحولات مصر حاکی از آن است که با گسترش یافتن دامنه اعتراضات، ارتش نیز هر چند با بی‌میلی به حمایت از معترضان متمایل شد (Hashim, 2011: 116) و با عدم حمایت از مبارک عملاً سقوط مبارک رقم خورد. در رابطه با چرایی واکنش ارتش، محققان به عواملی چون سطح نهادمندی بالا و

همچنین ارتباط با جامعه اشاره کرده و بر این اساس حمایت ارتش از جنبش اعتراضی را تبیین نموده‌اند (Luttterbeck 2011:25-27).

با سقوط مبارک و تغییر در قانون انتخابات، در اواخر ۲۰۱۱ و اوایل سال ۲۰۱۲ انتخابات مجلس و شورای مشورتی برگزار شد که در آن اخوان المسلمین و جریان‌های اسلام‌گرا بیشترین آرا را به دست آوردند. در ژوئن ۲۰۱۲ نیز محمد مرسی با کسب حدود ۵۱ درصد آرا به ریاست جمهوری مصر برگزیده شد. البته دادگاه عالی قانون اساسی مصر پیش از سوگند مرسی اعلام نمود که قانون انتخابات مغایر قانون اساسی بوده و مجلس منتخب باید منحل گردد. با این حال مرسی در قبال این نظر تمکین نکرد و از مجلس منتخب خواست که تصمیم دادگاه عالی را رد نمایند. این واقعه خود نمادی از اولین چالش جدی حقوقی در میان نخبگان سیاسی مصر بود و اختلاف بین اخوانی‌ها و نهادهای پیشین را بیش از پیش نمایان می‌کرد. مجلس منتخب اعلام نمود که تصمیم دادگاه عالی قانون اساسی غیرقانونی است (Amir Arjomand 2014: 174-175).

به هر حال رییس جمهور مرسی تصمیم به اصلاح قانون اساسی و تعلیق دادگاه قانون اساسی گرفت. او به مجلس منتخب فرمان داد که پیش‌نویس قانون اساسی جدیدی را تنظیم کنند و بدون توجه به نمایندگانی که در اعتراض به اخوان المسلمین و حمایت از دادگاه قانون اساسی استعفا داده و یا مجلس را تحریم کرده بودند، کار خود را به پیش برند. این اقدام به شدت تقابل دادگاه قانون اساسی و به طور کلی قوه قضاییه مصر را برانگیخت (Amir Arjomand 2014: 177-178). به هر حال پیش‌نویس قانون اساسی جدیدی تدوین گردید که در آن نقش مذهب به عنوان منبع انحصاری قانون‌گذاری مورد تأکید قرار گرفت و مقرر گردید که همه تشریحات باید مبتنی بر شریعت اسلامی باشد. در این قانون همچنین حقوق زنان نیز نادیده گرفته شد (اکوانی و دیگران، ۱۳۹۵: ۱۷۳). در این پیش‌نویس اختیارات وسیعی برای رئیس جمهور دیده شده بود که از منظر منتقدان، یکه‌تازی‌های مرسی به حساب می‌آمد. وجوه مذهبی بسیارپررنگ قانون جدید نارضایتی سکولارها را نیز برانگیخته بود. مخالفین ادعا می‌کردند که این پیش‌نویس با اهداف و آرمان‌های انقلاب ۲۵ ژانویه منافات دارد و گروه‌های زیادی از لیبرال‌ها و چپ‌گرایان و اکثریتی از جوانان و زنان و همچنین نمایندگان کلیسای مصر در اعتراض به این پیش‌نویس و اقدامات مرسی مجدداً وارد میدان تحریر شدند (Korani, 2014).

250) پیش‌نویس قانون اساسی در نهایت با رای ۶۴ درصد رای‌دهندگان تصویب شد. با این حال میزان مشارکت در انتخابات پایین و حدود ۳۳ درصد بود (Amir Arjomand 2014: 179). تصویب قانون اساسی جدید خود به دوقطبی شدن شدید جامعه و گسترش تعارضات میان اسلام‌گرایان و سکولارها دامن زد.

در آپریل ۲۰۱۳، جنبش تمرد به مثابه جنبشی برای جمع‌آوری امضاء علیه مرسی دست به فعالیت زد. آنها تظاهراتی آرام را در سرتاسر مصر و به ویژه در جلوی کاخ ریاست جمهوری برگزار می‌کردند. این جنبش مورد حمایت حزب «مصر قدرتمند» و «جبهه نجات ملی» و «جنبش جوانان ۶ آوریل» و رهبرانی چون «البرادعی» و «حمیدین صباحی» قرار گرفت. این جنبش به دنبال برکناری مرسی با استفاده از نافرمانی مدنی بوده و ادعا می‌نمود که ۲۲ میلیون امضاء علیه مرسی جمع کرده است (Ahrum, 29 June 2013). جبهه نجات ملی نیز ائتلافی متشکل از احزاب سیاسی مصر بود که در مخالفت با اعلامیه قانون اساسی محمد مرسی که در تاریخ ۲۰ نوامبر سال ۲۰۱۲ منتشر شد، تشکیل شد. جبهه نجات از ۳۵ گروه سیاسی از سراسر مصر تشکیل شد. محمد البرادعی و عمرو موسی از اعضای این جبهه بوده که می‌توان آن را نماینده سکولارهای مصر تلقی نمود. با وجود تنوع و تعدد گروه‌ها عضو جبهه نجات، آنچه آنها را زیر یک پرچم آورد، مخالفت‌شان با محمد مرسی بود (ملائکه و حسینی، ۱۳۹۵: ۷۶). در واقع یکی از اشتباهات مرسی پولاریزه کردن بیشتر جامعه و انحصارگری و عدم حرکت به سمت دولت ائتلافی و همچنین یکه‌تازی و بی‌توجهی به حقوق زنان بود که در کنار معضلات اقتصادی عمیق و سوء مدیریت دولت، عرصه را بر آن تنگ‌تر می‌نمود.

دوقطبی شدن جامعه و ضعف نهادمندی در ماه‌های آتی به اوج رسید. طوری که در ژوئن ۲۰۱۳ و در سالگرد تحلیف مرسی، موج جدیدی از اعتراضات سرگرفت که خواهان استعفاء مرسی بودند. در چنین شرایطی عملاً درگیری‌های وسیعی بین طرفداران مرسی و مخالفان او انجام می‌گرفت و متعاقب این تحولات برخی از وزرا استعفا دادند. پیرو درگیری زیاد بین طرفداران و مخالفان مرسی و اغتشاش‌های سیاسی، شورای نظامی مصر بیانیه صادر و اولتیماتومی ۴۸ ساعته مبنی بر پایان درگیری و مصالحه طرفین صادر نمودند. با این حال مرسی بیانیه شورای نظامی را غیرقانونی اعلام نمود. نهایتاً شدت اعتراضات موجب شد تا در شبانگاه ۳ ژوئیه ۲۰۱۳ ارتش مصر با کودتایی محمد مرسی را از قدرت برکنار کند. عبدالفتاح

السیسی وزیر دفاع مصر در نطقی ضمن برکناری وی، عدلی منصور، رئیس دادگاه قانون اساسی مصر را به عنوان رئیس جمهور موقت برای نهایتاً شش ماه تا برگزاری انتخابات زودهنگام معرفی کرد (Wedman, 4 July 2013). جالب توجه است که جریانات سکولار و لیبرال مصر در پی شروع ناآرامی‌ها و دخالت ارتش علیه مرسی، جانب نظامیان را گرفتند و بخشی از حمایت اجتماعی از کودتا را فراهم آوردند. البته گذشته از سکولارها برخی جریانات مذهبی مانند مفتیان نهاد الازهر نیز از نظامیان حمایت نمودند (ملائکه و حسینی، ۱۳۹۵: ۷۷).

اگر بخواهیم از منظر مباحث فاینر به کودتای مصر بپردازیم، درمی‌یابیم که در مصر اگرچه جامعه مدنی تا حدودی توسعه یافته است و افکار عمومی نسبتاً گسترده و در انجمن‌ها و جریانات نسبتاً قدرتمند سازمان یافته‌اند، اما مشروعیت روندهای انتقال قدرت سیاسی و منبع اقتدار حاکم مورد منازعه است. در واقع اگرچه جریانات مدنی و اجتماعی نسبتاً قدرتمندی بسیج شدند و به تحرک پرداختند با این حال در خصوص روندهای انتقال قدرت و منبع اقتدار (لزوم استعفای مرسی و یا حکومت او تا پایان دوره و همچنین نقش نهاد ارتش و قوه قضاییه) اجماعی در جامعه وجود نداشته و ضعف نهادهای قانونی مورد اجماع برای حل اختلاف کاملاً مشهود است. البته همان طور که اشاره شد جامعه مدنی مصر نقش پررنگی در دفاع از ارتش ایفا نمود که خود لزوم نظریه پردازی‌های جدید را نمایان می‌کند.

کودتای مصر همچنین با بسیاری از شاخص‌های مورد نظرها تینگتون در مورد جوامع پراتوری شباهت‌های قابل توجهی دارد. اولاً کودتای مصر پس از ناآرامی عمیقی و درگیری‌های شدید بین گروه‌های مخالف و طرفدار مرسی به وقوع پیوست که خود رویارویی مستقیم و عریان گروه‌های اجتماعی را نمایان می‌کند. در این کشور مقارن کودتا، نظم سیاسی مخدوش شده و در مورد روندهای انتقال قدرت بین نخبگان سیاسی اجماع و توافقی وجود نداشت. مشارکت سیاسی بالا و در عین حال فقدان نهادهای سیاسی و رهبران حرفه‌ای مورد اجماع برای حل منازعات، بحران را عمیق‌تر می‌نمود. در این کشور کودتای ارتش واکنشی به گسترش و تشدید منازعات سیاسی بود و اولتیماتوم ارتش به نیروهای اجتماعی برای حل اختلافات در ۴۸ ساعت را کاملاً می‌توان با الگوی مورد نظرها تینگتون تبیین نمود. در واقع رویارویی مستقیم گروه‌های اجتماعی، ضعف نظم سیاسی، ضعف نهادهای سیاسی و مشخص نبودن قواعد بازی و نهادهای مورد اجماع،

گسترش منازعات و خشونت سیاسی و در نهایت واکنش ارتش به تشدید منازعات در قالب کودتای نظامی و اولتیماتوم به بازیگران سیاسی و نیروهای اجتماعی که مولفه‌های مورد نظر هانتینگتون هستند، کاملا در روند کودتای مصر مشهود می‌باشند.

البته باید توجه داشت که نظامیان مصر پس از کودتا به سرکوب شدید اخوان المسلمین پرداخته و عملا در همسویی و ائتلاف با نیروهای اجتماعی سکولار و نیروهای جامعه مدنی چون جبهه نجات ملی عمل نمودند. این همکاری گسترده ارتش و جامعه مدنی را از منظر نظریه کودتای جامعه مدنی نیز به خوبی می‌توان تبیین نمود. همان‌طور که گفتیم کودتای جامعه مدنی محصول همکاری ارتش و نیروهای جامعه مدنی در برکناری دولت منتخب است و در شرایطی رخ می‌دهد که: ۱. تعهد رئیس جمهور منتخب به دموکراسی مورد سوءظن است. ۲. دستگاه سیاسی به دلیل فساد، بی‌لیاقتی و بی‌توجهی به نیازهای اساسی مردم نمی‌تواند انتظارات مردم را برآورده کند و ۳. بازیگران جامعه مدنی و اتحادیه‌های کارگری و انجمن‌های مذهبی و گروه‌های مدنی به مثابه مهم‌ترین مخالفین حکومت نقش آفرینی می‌کنند (Encarnación, 2002). بررسی شرایط مصر به وضوح مولفه‌های فوق را نمایان می‌کند. نقش جامعه مدنی در حمایت از ارتش و همکاری ارتش و جریاناتی مانند جبهه نجات ملی و جنبش ترمرد در برکناری مرسى بسیار حائز اهمیت است. در واقع کودتای السیسی تنها با حمایت گسترده اجتماعی ممکن بوده و تظاهرات‌های گسترده‌ای علیه مرسى در روزهای منتهی به کودتا انجام گرفته بود. لازم به ذکر است که ناظران دامنه تظاهرات و مخالفت با مرسى را در واقعه اعتراض به پیش‌نویس قانون اساسی قابل قیاس با تظاهرات انقلاب ۲۵ ژانویه می‌دانند (Amir Arjomand, 2014: 178). این روند در سالگرد تحلیف مرسى و مقارن کودتا نیز به وقوع پیوست. در رابطه با سه پیش‌شرط ذکر شده نیز همگی در رابطه با کودتای مصر صادق است.

اول این که در تعهد مرسى به دموکراسی تردیدهای جدی وجود داشت. مرسى خیلی زود ناباوری خود به روندهای دموکراتیک را نمایان کرد. او تلاش نمود تا اختیارات فرا قانونی به دست آورد که او را فراتر از قانون قرار می‌داد. او می‌گفت برای مقابله با قوه قضاییه که میراث دولت پیشین است به چنین اختیاراتی نیاز دارد. با این حال بسیاری از مصری‌ها این اقدام مرسى را تنها تلاشی برای ربایش و کسب قدرت تلقی می‌کردند (Encarnacion, 2013).

دوم این که مرسى در دوره کوتاه صدارت خود نتوانست اوضاع معیشتى مردم را بهبود بخشد و وضعیت مردم نسبت به دوره مبارک سیر قهقرایى طى نمود. بر اساس آمار صندوق بین‌المللى پول در دوره مبارک، ۴۰ درصد مردم در فقر زندگى مى کردند، در حالی که در دوره مرسى این عدد به ۵۰ درصد افزایش یافت. در هفته‌هاى منتهى به کودتا نیز کمبود سوخت و مواد غذایی و سایر ملزومات اوضاع مردم را وخیم کرده بود. اگرچه اوضاع اقتصادى مصر قبل از روی کارآمدن مرسى نیز وخیم بود، اما سیاست‌هاى مرسى، بلا تکلیفى و بی‌ثباتى سیاسى را تشدید نمود. از جمله این که امکان بازبایى صنعت توریسم و تقویت اطمینان سرمایه‌گذاران و اقناع وام‌دهندگان بین‌المللى مانند بانک جهانى و صندوق بین‌المللى پول در رابطه با این که دموکراسى نپا مستقر و پابرجاست، تقریباً غیرممکن شد. (Encarnacion, 2013)

در نهایت این که نیروهاى اپوزیسیون در مصر بسیار متنوع بوده و تشخیص این که چه کسى واقعا اپوزیسیون است دشوار بود. در مصر مجموعه بسیار متنوع و وسیعى از جریانات اپوزیسیون شکل گرفته بود که تمایزها و تفاوتهاى آنها حتى از تمایزهاى آنها با حکومت نیز بیشتر بود. این وضعیت باعث دشواری شکل‌گیرى مصالحه سیاسى بین حکومت و ناراضیان و حتى دشواری شکل‌گیرى یک اپوزیسیون وفادار به سیستم مى‌شود که از یک طرف حزب حاکم را موازنه کرده و از طرف دیگرى ناراضیتهاى سیاسى را به نظام منتقل مى‌کند. برای تثبیت دموکراسى، شکل‌گیرى یک اپوزیسیون وفادار به اندازه یک رهبر دموکراتیک کارآمد حائز اهمیت است. ماهیت گسیخته اپوزیسیون مصر (در مقابل مرسى) در طى اعتراضات کاملا نمایان بود که خود به کودتا منجر شد. زیرا که این جریانات متنوع و جورواجور هیچ هدف مشترک دیگرى جز برکنارى مرسى از قدرت نداشتند (Encarnacion, 2013).

در مجموع نظریه‌هاى فوق نقش پررنگ جامعه مدنى در کودتا و وضعیت پراتورى و ضعف نهادمندی در جامعه مصر را نمایان مى‌کند. باید توجه داشت که دخالت ارتش و کودتای نظامیان در مصر کاملا صبغه اجتماعى داشته و محصول شرایط اجتماعى جامعه مصر بود و تنها تصمیمى صرف و واکنشى از سوى نهاد ارتش بدون هماهنگى و همراهى جامعه مدنى و نیروهاى اجتماعى نبود. در رابطه با پیروزی و موفقیت کودتا هم باید در نظر داشت که جنبش‌هاى اجتماعى قدرتمندى علیه محمد مرسى شکل گرفته و حمایت فعال

بخش قابل توجهی از جامعه مدنی از ارتش بسیار حائز اهمیت است. طوری که ده‌ها حزب و تشکل و گروه‌های اجتماعی شامل قاطبه سکولارها و ملی‌گرایان و همچنین برخی از جریان‌های مذهبی مانند الازهر فعالانه از ارتش حمایت کردند. این جریان‌ها بعدها در انتخاب‌های سوسیسی به ریاست جمهوری و ملغی کردن قانون اساسی مصوب مرسی و تصویب قانون اساسی جدید نیز نقش فعالی ایفا کردند. از سوی دیگر باید توجه داشت که ارتش به مثابه یک نیروی قدرتمند و تاثیرگذار در مصر کاملاً یکپارچه و منسجم عمل نمود و هیچ شکاف جدی در میان ارتش به چشم نمی‌خورد. ارتش به رهبری بالاترین مقام نظامی و کاملاً بر اساس سلسله مراتب رسماً به دولت اولتیماتوم داده و پس از گذشت مهلت ۴۸ ساعته کاملاً منسجم و در شرایطی که رهبری ارتش و نقش‌آفرینی آن کاملاً شفاف و همچنین مورد حمایت نیروهای اجتماعی مخالف دولت بود، دست به کودتا زد.

همچنین باید توجه داشت که ارتش مصر به سرعت و دقت نکات تاکتیکی لازم برای کودتای موفق را انجام داده بود. از جمله این که به سرعت مرسی و وزرا و رهبران فعال اخوانی را بازداشت کرده و کنترل دقیق بر رسانه‌ها و فرودگاه‌ها و سایر نقاط کلیدی کشور را اعمال نمود (Cook, 19 July 2016). این عوامل همگی در کنار هم الگویی از کودتای موفق را در مصر نمایان کرده است که تفاوت‌های چشم‌گیری با کودتای ناموفق دیگر در خاورمیانه پس از بهار عربی-کودتای ترکیه-دارد. در بخش بعدی گذاری دقیق بر کودتای ناموفق ترکیه خواهیم داشت تا شباهت‌ها و تفاوت‌های این دو واقعه نمایان‌تر شود.

۳. کودتای ترکیه: تلاشی نافرجام و بدون پشتوانه اجتماعی

قبل از آن که بخواهیم به کودتای ناموفق علیه اردوغان در ۱۵ جولای بپردازیم بهتر است گذاری کوتاه بر هویت مسلط کمالیستی و هویت‌های رقیب و همچنین کودتاهای قبلی ارتش در ترکیه و روابط ارتش و دولت در دوره اردوغان داشته باشیم. از منظر تاریخی به طور کلی، همواره ارتش ترکیه حامی میراث مصطفی کمال معروف به کمالیسم بوده و هر گونه به چالش کشیده شدن هویت مسلط کمالیستی با مداخله ارتش مواجه می‌شد. به طور کلی مهم‌ترین اصول بنیادین تشکیل‌دهنده جمهوری ترکیه و در واقع کمالیسم که در کنگره حزب جمهوری خلق در سال ۱۹۳۶ به تصویب رسید عبارتند از (۱) ناسیونالیسم ترکی (۲) سکولاریسم (۳) دولت‌گرایی (۴) پوپولیسم (۵) انقلابی‌گری و (۶)

جمهوری خواهی (قهرمانپور، ۱۳۹۴: ۲۷۶). هویت کمالیستی و نگاه آن به اسلام و غرب خود متضمن تناقض‌هایی بوده است و این هویت جریانات قومی و اجتماعی مختلفی از جمله کمونیست‌ها، آرامنه، اکراد و جریانات اسلامی را به حاشیه رانده و به مثابه دگرهای هویتی تعریف نموده است (کوزه‌بالابان، ۱۳۹۲: ۱۳۳-۱۱۱).

نخبگان کمالیست در ترکیه از سال ۱۹۲۴ تا پایان جنگ سرد موفق شدند با چالش‌های هویتی متعدد در مقابل کمالیسم مقابله کنند و البته در این راستا به چند کودتا دست زدند. اولین چالش برای هویت مسلط کمالیستی با معرفی نظام چندحزبی در دهه ۱۹۶۰ میلادی آغاز شد که تهدیدی برای ارتش و سایر کمالیست‌ها بود و باعث شد اولین کودتای نظامی علیه عدنان مندرس شکل گرفته و منجر به اعدام وی شود (قهرمانپور، ۱۳۹۴: ۳۰۷). دومین کودتا در ترکیه در سال ۱۹۷۱ رخ داد. در این کودتا رهبران نظامی، سیاستمداران را واداشتند که برخی از قسمت‌های قانون اساسی را تغییر دهند. تحت سرپرستی ارتش، کابینه دولت حکومت نظامی وضع، برخی از آزادی‌های قانون اساسی ۱۹۶۱ را محدود، حزب کارگر ترکیه (تنها حزب قانونی مارکسیست) را غیرقانونی و تلاش‌های گسترده‌ای برای سرکوب تروریسم انجام داد و روشنفکران، روزنامه‌نگاران و رهبران کارگر به جرم اتهامات مبهم بازداشت و زندانی شدند (گازپروسکی، ۱۳۹۴: ۵۵). با ظهور گروه‌های سیاسی اسلام‌گرا و چپ‌گرای رادیکال در دهه ۱۹۷۰ هویت کمالیستی بار دیگر با بحران مواجه شد که پیامد آن کودتای نظامیان در سال ۱۹۸۰ بود. این کودتا واکنشی به اوضاع گسیخته اجتماعی و تعارضات شدید بین جریانات راست افراطی و چپ تندرو و قدرت‌گیری اسلام‌گرایان که متأثر از انقلاب اسلامی ایران نیز بود و گفتمان شریعت اسلامی را مطرح می‌نمود، انجام گرفت (الیگور، ۱۳۹۲: ۱۴۴-۱۴۰). در دهه ۱۹۸۰ تورگوت اوزال نخست‌وزیر دوره پس از کودتا، با اتخاذ سیاست‌های آزادسازی اقتصادی و عبور از اقتصاد دولتی کمالیستی زمینه تقویت بخش خصوصی را فراهم آورد. نظامیان برای تضعیف گروه‌های چپ به تقویت اسلام‌گرایان پرداختند که یکی از پیامدهای عمده این کار تقویت احزاب اسلام‌گرا در دهه ۱۹۹۰ میلادی بود که زمینه‌ساز پیروزی حزب رفاه در انتخابات پارلمانی ۱۹۹۵ و ائتلاف آن با حزب راه راست برای تشکیل حکومت شد. دوباره کمالیست‌ها احساس خطر کرده در فوریه ۱۹۹۷ با کودتای سفید و آوردن تانک به خیابان، اربکان را مجبور به استعفا کردند (قهرمانپور، ۱۳۹۴: ۳۰۷).

نکته حائز اهمیت در این کودتاها این است که اولاً تمامی این دخالت‌ها با لزوم محافظت از ماهیت جمهوری خواهی نظام سیاسی و همچنین پاسداری از اصول مصطفی کمال که بنیان‌گذار ترکیه محسوب می‌شود، توجیه می‌شدند (Cook, 19 July 2016). و دوم این که بالاخره میزانی حمایت اجتماعی در آنها وجود داشت، به عنوان مثال در سال ۱۹۸۰ هنگامی که ارتش وعده داد به خشونت میان راست‌گرایان و چپ‌گرایان که هزاران کشته برجای گذارده بود، پایان دهد، بسیاری از مردم نفس راحتی کشیدند. حتی در کودتای ۱۹۹۷ نیز اوج همکاری بین ارتش و سازمان‌های زنان، نخبگان جهان وطنی، اساتید دانشگاه و رسانه‌ها و بخش‌های تجاری برای تضعیف و مشروعیت‌زدایی از دولت ائتلافی به رهبری اسلام‌گرایان به وقوع پیوست (Cook, 16 July 2016).

باید توجه داشت که اگرچه نظامیان از ۱۹۶۰ تا ۱۹۹۷ به چهار کودتای موفق دست زدند و تقریباً هر دهه یک کودتا رخ داد اما با گذر زمان و به ویژه متأثر از سیاست‌های آزادسازی اقتصادی و همچنین سیاست‌های فرهنگی تورگوت اوزال، جامعه ترکیه پیچیده‌تر شده و چالش‌های هویت کمالیستی عمیق‌تر می‌شد و بر این اساس دخالت ارتش در سیاست نیز دشوارتر می‌شد. سیاست‌های آزادسازی اقتصادی تورگوت اوزال را باید نقطه آغازین به‌چالش کشیده شدن هویت کمالیستی از داخل دولت دانست. ریشه‌های بسیاری از تحولات سیاسی اقتصادی دهه ۱۹۹۰ و در راس آن ظهور بخش خصوصی قدرتمند و ظهور بنیادهای اقتصادی و نیروهای اسلام‌گرای متکی به سرمایه آناتولی یا سرمایه سبز را باید در این سیاست‌ها جستجو کرد (قهرمانپور، ۱۳۹۴: ۳۰۹-۳۰۸).

سیاست‌های اقتصادی نولیبرال اوزال باعث تضعیف سنت پایدار و تاریخی دولت‌گرایی در ترکیه شد و زمینه را برای رشد یک جامعه مدنی و بخش خصوصی نسبتاً قدرتمند در دهه ۱۹۹۰ و سال‌های آغازین هزاره جدید میلادی فراهم آورد (کوزه‌بالابان، ۱۳۹۲: ۸) که وجوه مذهبی و اسلامی پرنگی نیز در میان آنها به چشم می‌خورد. سیاست‌های فرهنگی اوزال هم به نفع اسلام‌گرایان تمام شد و موجب رشد مظاهر اسلامی در جامعه ترکیه گردید. در دوره اوزال که منتقد تحمیل سکولاریسم در ترکیه بود، با افزایش فارغ‌التحصیلان مدارس مذهبی امام خطیب، افزایش تعداد مساجد و گسترش اعطای مجوز چاپ قرآن، زمینه مناسبی برای بسیج اسلام‌گرایان در سال‌های بعدی فراهم آمد (الیگور، ۱۳۹۲: ۱۸۴). در این دوره، گروه‌های اسلامی به زنجیره‌ای از رسانه‌های عمومی

و روزنامه دست یافتند که اجازه می‌داد افکار خود را در سطحی وسیع منتشر نمایند (اعتضادالسلطنه، ۱۳۹۱: ۱۱۱). متاثر از این تحولات، جامعه ترکیه پیچیده‌تر شده و با گذر زمان بخش بیشتری از جامعه ترکیه نسبت به سیاست‌ها و هویت کمالیستی که ارتش نیز خواهان آن بود واکنش نشان داده و آن را رد می‌کردند.

همچنین باید توجه داشت که عوامل منطقه‌ای و بین‌المللی نیز هویت کمالیستی را تهدید می‌نمود. به عنوان مثال دموکراتیزاسیون و جهانی‌شدن که در دوره پس از جنگ سرد به گفتمان غالب جهانی تبدیل شده بود، دخالت نظامیان در سیاست را بر نمی‌تابید و سرکوب اقلیت‌ها با آن مغایرت داشت (قهرمانپور، ۱۳۹۴: ۳۲۰-۳۱۳). در این راستا یکی از مهم‌ترین تحولات در سال ۱۹۹۹ رخ داد. در این سال اتحادیه اروپا رسماً ترکیه را به عنوان کاندیدایی برای عضویت در اتحادیه اروپا برگزید. در میان پیش‌نیازهایی که برای ورود به اتحادیه اروپا مطرح بود، کنترل موثر غیرنظامیان بر ارتش جایگاه ویژه‌ای داشت. پارلمان ترکیه در سال ۲۰۰۱ برای پیشبرد عضویت ترکیه در اتحادیه اروپا برخی اصلاحات را در قانون اساسی انجام داد که نقش ارتش در شورای امنیت ملی را محدود می‌کرد. مطابق این اصلاحیه‌ها شمار غیرنظامیان در شورای امنیت ملی افزایش و قدرت اجرایی این نهاد تقلیل می‌یافت و بر نقش مشورتی این شورا تأکید می‌شد. همچنین رئیس نظامی این شورا با فردی غیرنظامی جایگزین شد. بر اساس این تحولات، دیگر ضرورتی نبود که دولت به ملاحظات شورا اولویت دهد و فقط آنها را ارزیابی می‌نمود. همچنین قضات نظامی که در دادگاه‌های امنیت ملی خدمت می‌کردند، برکنار و دادگاه‌ها کاملاً غیرنظامی شدند (Varol, 2013: 744).

با به قدرت رسیدن حزب عدالت و توسعه در سال ۲۰۰۲ روند به حاشیه‌رانی کمالیسم و به ویژه نهاد ارتش سرعت بیشتری یافت. حزب عدالت و توسعه با اتکا به پشتوانه اجتماعی قوی روند کنترل غیرنظامیان بر ارتش را سرعت بخشید. اصلاحات تقنینی و قانون اساسی در سال‌های ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۴ که بر موارد مختلفی از جمله کنترل غیرنظامیان بر بودجه و هزینه‌های ارتش و همچنین تضعیف شورای امنیت ملی دلالت داشت و در نهایت رفراندوم سال ۲۰۱۰ که در کنار سایر موارد، امکان تعقیب قضایی کودتاگران را ممکن می‌نمود، را در این راستا می‌توان ارزیابی نمود (Deorio, 2014: 82-86). متعاقب این تحولات، شماری از ژنرال‌ها که در ارتش خدمت می‌کردند به دست

داشتن در کودتا علیه حزب عدالت و توسعه متهم و زندانی شدند. همچنین صدها افسر نظامی بازنشسته از جمله افرادی که کودتاهای ۱۹۸۰ و ۱۹۹۷ را هدایت کرده بودند، دستگیر شدند. (Varol, 2013: 744). این تحولات نقش و جایگاه ارتش در ترکیه را عمیقاً تضعیف نمود و حتی گزارش کمیسیون اتحادیه اروپا در سال ۲۰۱۰ نیز بر این مدعا صحت گذاشت (Deorio, 2014: 86). در واقع در دوره حزب عدالت و توسعه در کنار اصلاحات عمیق اقتصادی-اجتماعی که از دوره اوزال آغاز شده و افول کمالیسم در جامعه را موجب شده بود، اصلاحات قانونی و تحولات نهادی نیز کمالیسم را به حاشیه رانده و نقش ارتش به عنوان محافظ اصلی آن را تضعیف می‌کرد.

یکی از مواردی که ناکامی ارتش را به وضوح نمایان می‌نمود، ناکامی ارتش در جلوگیری از ریاست جمهوری عبدالله گل بود. در واقع یک دهه پس از کودتا علیه اربکان در ۱۹۹۷، ارتش ترکیه تلاش نمود تا جلوی ریاست جمهوری عبدالله گل را بگیرد و یکی از بهانه‌های آن در کنار سایر موارد، پوشش اسلامی همسر او بود. با این حال ترک‌ها اعتراض کردند و در نهایت و پس از فرازونشیب‌هایی، عبدالله گل به ریاست جمهوری ترکیه رسید. این واقعه مهم نشان می‌داد که دیگر ترک‌ها در مقابل ارتش تسلیم نمی‌شوند (Cook, 16 July 2016).

البته کمالیست‌ها نیز در مقابل حزب عدالت و توسعه به انحاء مختلف واکنش نشان می‌دادند و به‌جز نهاد ارتش از طریق نهادهای قضایی مانند دادگاه قانون اساسی نیز فشارهای زیادی را به حزب عدالت و توسعه وارد نمودند و تضاد قدرت بین قوه قضاییه و حزب عدالت و توسعه در تمام این سال‌ها تداوم داشته است. به عنوان مثال، در سال ۲۰۰۸، دادگاه قانون اساسی اعلام داشت که حزب عدالت و توسعه مرکز فعالیت‌های ضدسکولاریستی است؛ با این حال به جای غیرقانونی اعلام کردن آن به اعلام هشدار و مجازات مالی علیه این حزب پرداخت (الیگور، ۱۳۹۲: ۴۳۸).

در مجموع، اگرچه ضعف کمالیسم و ناکارآمدی و وجوه غیرفراگیر این گفتمان در گذشته نیز موجب قدرت‌یابی رقبا و در نتیجه واکنش ارتش و کودتای نظامیان شده بود، اما با مرور زمان و تحولاتی چون اصلاحات لیبرالی اوزال و جهانی‌شدن اقتصاد و قدرت‌گیری جامعه مدنی و بخش خصوصی و همچنین گسترش نقش رسانه‌ها و تلویزیون‌های خصوصی و تعمیق هویت‌های قومی و اسلامی در جامعه و در نهایت تداوم و کارآمدی

نسبی حزب عدالت و توسعه و اصلاحات قانونی و نهادی که ارتش را بیش از پیش تضعیف می‌کرد، به نظر می‌رسید که شکل‌گیری کودتایی موفق چندان محتمل نباشد. با این حال میراث نقش پررنگ کمالیست‌ها و نظامیان در گذشته در کنار به حاشیه‌رانی شدید ارتش و همچنین تغییراتی در فرماندهی نیروهای مسلح و انقیاد ارتش در مقابل نهاد ریاست جمهوری زمینه واکنش برخی از نظامیان برای بازیابی موقعیت پیشین را فراهم نمود. در واقع باید توجه داشت که همواره بین ارتش ترکیه که سنتا نهادی سکولار بوده و افسران بلندپایه آن به میراث آتاتورک وفادار هستند و جریانات مذهبی مانند حزب عدالت و توسعه اختلاف و سوءظن وجود داشته است. همچنین باید توجه داشت که روند سریع تصفیه و برکناری افسران که در سال‌های منتهی به کودتا شدت گرفته و شیخ تصفیه‌های جدید نیز زمینه نارضایتی و پیش‌دستی برخی افسران را مهیا نموده بود.

در این میان روابط خارجی نامطلوب ترکیه در سال‌های پس از بهار عربی و گسترش تنش با تمامی همسایگان و همچنین با کشورهای غربی و به ویژه ایالات متحده بر سر بحران سوریه و مسایل حقوق بشری (Kuru, 2015: 94-104) و در نهایت گسترش اختلافات داخلی این تصور را در برخی از نظامیان ایجاد می‌نمود که کودتا می‌تواند دارای زمینه سیاسی و اجتماعی مناسبی باشد. باید در نظر داشت که اردوغان دوره دوم بر خلاف دوره قبلی آرام آرام کشور را به ورطه جنگ داخلی کشاند و از هدف محوری راهبردی کل تاریخ ترکیه مبنی بر پیوستن به اروپا و دوری از باتلاق خاورمیانه بسی دور شد (کریمی‌پور، ۱۳۹۵).

در رابطه با اختلافات داخلی باید توجه داشت که گذشته از کمالیست‌ها و جریانات سکولار، که رقابت و دشمنی جدی با حزب عدالت و توسعه داشتند، شکل‌گیری اختلاف بین اردوغان و جنبش قدرتمند مذهبی گولن نیز حائز اهمیت می‌باشد. بررسی دقیق اندیشه‌های گولن و جنبش خدمت و رابطه این جریان با حزب عدالت و توسعه و همچنین ابعاد نفوذ گولن در جامعه ترکیه مجال دیگری را می‌طلبد. با این حال باید در نظر داشت که جنبش گولن دارای نفوذ قابل توجهی در مراکز آموزشی، مذهبی، اقتصادی ترکیه بوده و بنا به مدعای مخالفانش در لایه‌های بوروکراتیک و نیروهای مسلح ترکیه نیز نفوذ کرده است (نوازی و دیگران، ۱۳۹۳: ۱۷۰-۱۶۳). به زعم دولت ترکیه، این جنبش و در راس آن فتح‌الله گولن متهم اصلی کودتای ۱۵ جولای است. البته برخی از محققین این ادعا را

رد کرده و خود گولن نیز کودتا را محکوم نمود (کریمی پور، ۱۳۹۵).

به هر حال نارضایتی گروهی از مقامات ارتشی از روند تصفیه ارتش و افول سکولاریسم و همچنین سیاست‌های جاه‌طلبانه اردوغان که هم در عرصه داخلی و هم خارجی کشور را با بحران مواجه نموده بود، زمینه فعالیت و کنش برخی از نظامیان را در قالب کودتای نظامی فراهم نمود. کودتاگران در بیانیه‌ای که صادر کردند، خود را شورای صلح معرفی نمودند. در این بیانیه تاکید شده بود که اضمحلال سکولاریسم، حذف دموکراسی و بی‌احترامی به حقوق بشر باعث کودتای ارتش شده است و از بازگشت مجدد سکولاریسم و لایسیسته سخن به میان آمد. شورای صلح جمله معروف مصطفی کمال متعاقب شکست امپراطوری عثمانی در جنگ جهانی اول «صلح در خانه و صلح در جهان» را به خاطر می‌آورد (Micallef, 6 august 2016). بر این اساس در بیانیه و کنش ارتش مجدداً رگه‌های کمالیسم ملاحظه می‌شود. حضور و نقش احتمالی گولنیست‌ها در کودتا نیز همچنان مورد بحث و مناقشه است. با توجه به عدم استقلال قوه قضاییه و تصفیه‌های شدید پس از کودتا همچنان برخی از ابعاد کودتا و به ویژه نقش احتمالی طرفداران گولن در کودتا در حاله‌ای از ابهام قرار دارد. به هر حال اقدام کودتاگران در ۱۵ جولای به سرعت سرکوب شد. در رابطه با مهم‌ترین علل اجتماعی و عملیاتی شکست کودتا به موارد زیر می‌توان اشاره نمود:

۱) ناتوانی و بی‌کفایتی کودتاچیان در بازداشت رئیس جمهور و نخست‌وزیر و همچنین تحت کنترل قراردادن رسانه‌ها، زیرا که اردوغان توانست از طریق فیس‌تایم هواداران خود را به خیابان بکشانند. ۲) تغییر جامعه ترکیه به گونه‌ای که انطباق کمالیسم دشوار و حتی ناممکن به نظر می‌رسد و همان‌گونه که گفتیم متاثر از تحولاتی است که از دوره تورگوت اوزال در این کشور نضج گرفت. ۳) کودتای اخیر بر خلاف کودتاهای قبلی ترکیه فاقد حمایت اجتماعی بودند. همان‌طور که گفتیم کودتاهای قبلی از جمله کودتای ۱۹۸۰ و ۱۹۹۷ به هر حال متاثر از برخی نیازها و با پشتوانه برخی نیروهای اجتماعی به وقوع پیوستند. حال آن که در کودتای اخیر هیچ جریان و حزب عمده یا تشکل مهمی از کودتاچیان حمایت نکرد و هنگامی که رئیس جمهور و نخست‌وزیر از حامیان خود خواستند که در مقابل اقدام خودسرانه بخشی از نظامیان که فارغ از سلسله مراتب ارتش عمل نموده‌اند، مقاومت کنند، به سرعت اوضاع میدانی دگرگون شد و طرفداران رئیس

جمهور دست بالا را پیدا کردند (Cook, 16 July 2016).

۴) همچنین باید به توانایی‌ها و همچنین اقدامات اردوغان اشاره نمود. اردوغان در مجموع رئیس جمهور چیره‌دست و کاریزماتیک است. از منظر هواداران متعصبش، او با غلبه بر نخبگان سکولار تنگ‌نظر و غیردموکراتیک، حیات‌بخشی به یک طبقه سیاسی و تجاری جدید و تبدیل ترکیه به قدرتی منطقه‌ای و حتی جهانی، بی‌عدالتی و اشتباهات تاریخی را اصلاح کرده است. همچنین در دوران حزب عدالت و توسعه، مردم به مراقبت‌های بهداشتی، زیرساخت‌های بهتر، امکانات ترابری بهتر و در نهایت پول و درآمد بیشتر و فرصت اکتشاف هویت‌های اسلامی که در گذشته ناممکن بود، دسترسی بهتری داشتند. اگرچه سرکوب روزنامه‌نگاران و فساد در این دوران نیز نمود داشت و فزونی گرفته بود، ولی این‌ها باعث روی گردانی طرفداران اردوغان از او نشده و محاسبه کودتاگران اشتباه از آب در آمد (Cook, 16 July 2016). ۵) ارتش و نیروهای مسلح ترکیه یکپارچه نبوده و بر پایه سلسله مراتب عمل نکردند. در واقع در این کودتا بالاترین فرماندهان نیروهای مسلح مخالف کودتا بودند و این واقعه را محکوم کردند و حتی خود آنها بعضاً توسط کودتاگران بازداشت شدند. ناشناخته بودن فرماندهان کودتا و عدم یکپارچگی نظامیان باعث شد که کودتا برخلاف کودتای مصر حرکتی خودسرانه و خارج از روال و سلسله مراتب ارتش تلقی شود. همچنین باید توجه داشت که پلیس و نیروهای امنیتی هم کاملاً از دولت حمایت کرده و هم‌سو با مردم عمل نمودند. اگر بخواهیم تحلیلی دقیق از کودتای ترکیه داشته باشیم، می‌توان این اقدام را واکنش برخی از نیروهای مسلح به افول کمالیسم و تصفیه ارتش و همچنین سیاست‌های داخلی و خارجی اردوغان تلقی نمود که به دلایل گفته شده از ابتدا شکننده بود.

از منظر تئوری فاینر، شکست این کودتا حاکی از حرکت فرهنگ سیاسی ترکیه از توسعه‌یافته به فرهنگ بالغ است. در این کشور علی‌رغم تضادهای عمیق بین جریان‌های سیاسی، هیچ‌یک از احزاب اصلی کشور و نهادهای مدنی از کودتا حمایت نکردند و همگی بر تغییر دولت تنها از طریق مکانیزم‌های دموکراتیک و قانونی تأکید کردند. حمایت احزاب مهمی چون حزب جمهوری خلق ترکیه، حزب کردتبار دموکراتیک خلق و حزب حرکت ملی از اردوغان و محکوم کردن کودتا را از این منظر می‌توان ارزیابی نمود. حتی گولن که از طرف اردوغان و دولت متهم به دست داشتن در کودتا است، نیز کودتا را محکوم کرده و

بر جابجایی قدرت تنها از طریق روندهای دموکراتیک تاکید نمود (Saul, 16 July 2016). در واقع در مورد روندهای انتقال قدرت و عوامل شکل دهنده به اقتدار حاکم، شناسایی و پذیرش مردمی گسترده وجود داشته و از طرفی جامعه مدنی ترکیه حداقل در مقایسه با سایر کشورهای خاورمیانه بسیار قوی تر می‌باشد. البته باید توجه داشت که روندهای سینوسی در خاورمیانه تاکنون زیاد مشاهده شده است. تندروی‌های اردوغان پس از کودتا و تصفیه‌های شدیدی که در ادارات دولتی، پلیس، مدارس و دانشگاه‌ها انجام شده خود حاکی از بحران دموکراسی در این کشور است و به نظر می‌رسد که اردوغان به دنبال بهره‌گیری از این کودتا برای تثبیت قدرت خود است بر این اساس کودتا را هدیه‌ای از سوی خدا معرفی می‌کند (Cartaluuci, 18 July 2016). طبیعتاً تداوم این روند می‌تواند به تضعیف جامعه مدنی و گسترش تضادها در کشور منجر شود و وضعیت دموکراتیک را به قهقرا برده و آینده‌ای مبهم را در پیش رو متجلی نماید.

همچنین این کودتا شباهت‌های کمی با نظریه هانتینگتون دارد. اگرچه در ترکیه اختلافات بین احزاب مختلف شدید بوده و عملیات ارتش علیه اکراد از یک سو و سیاست‌های ماجراجویانه خارجی مانند بحران سوریه و همچنین گرایش‌های اسلام‌گرایانه دولت اردوغان، مجموعه مختلفی از جریانات را در مقابل حزب عدالت و توسعه قرار داده و برخی اختلافات داخلی در حزب عدالت و توسعه از جمله استعفاء داوداوغلو و همچنین دور شدن گولنیست‌ها نیز موقعیت این حزب را تضعیف کرده بود، اما شاخص‌ها و علل اجتماعی کودتا از منظر هانتینگتون به سختی در کودتای اخیر ترکیه قابل مشاهده است. در واقع این کودتا متعاقب یک بحران عمیق سیاسی اجتماعی و رویارویی مستقیم و بی واسطه گروه‌های اجتماعی به وقوع نپیوست و نظم سیاسی هم‌چندان مخدوش و متزلزل نبود. همچنین قواعد بازی و نهادهای سیاسی در این کشور قدرتمندتر از مصر می‌باشد. در واقع تمام احزاب و جریانات سیاسی عمده مخالف کودتا بوده و در مورد روندهای انتقال قدرت میزان قابل توجهی از اجماع و پذیرش در جامعه ترکیه مشهود است. همچنین باید توجه داشت که احزاب و جریان‌های مدنی به عنوان نیرویی واسطه بین مردم و حکومت در ترکیه نسبتاً قدرتمند بوده و نقش قابل توجهی دارند.

در نهایت واضح است که این کودتا برخلاف کودتای مصر هیچ انطباقی با نظریه کودتای جامعه مدنی ندارد. در این کودتا هیچ همکاری بین ارتش و جامعه مدنی وجود

نداشت و جامعه مدنی کاملاً یک‌دست در مقابل کودتا ایستادند. از نظر پیش‌شرط‌های وقوع کودتای جامعه مدنی نیز نکات زیر را می‌توان مطرح نمود: (۱) در رابطه با وفاداری اردوغان به روندهای دموکراتیک برخی شواهد حاکی از آن است که نمی‌توان اردوغان را فردی دموکرات تلقی نمود. در این راستا بر خوردهای خشن با روزنامه‌نگاران و منتقدین چه قبل و چه بعد از کودتا و تلاش برای انحصارطلبی و تمامیت‌خواهی را باید مورد توجه قرار داد. با این حال مردم ترکیه در میان رگه‌هایی از اقتدارگرایی اردوغان و اقتدارگرایی عربان نظامیان، گزینه اول را انتخاب نمودند. (۲) همان‌طور که گفتیم در دوره ریاست جمهوری اردوغان و به طور کلی دوران حزب عدالت و توسعه اوضاع اقتصادی ترکیه بهبودهای قابل توجهی یافته و شاخص‌هایی چون درآمد سرانه و اوضاع بهداشتی و رفاهی رشد جهشی نمود و پدیده‌هایی چون تورم و لجام‌گسیختگی اقتصادی عمدتاً مهار شد. در واقع برخلاف مصر و علی‌رغم برخی تنگناها و مفاسد اقتصادی، نمی‌توان از سیر قهقرایی اوضاع اقتصادی اجتماعی در ترکیه سخن گفت و این کشور در دوره اردوغان رشد چشم‌گیری یافته و به الگویی تاثیرگذار هم از نظر اقتصادی و هم سیاسی تبدیل شد. البته سیاست خارجی ماجراجویانه و برخی اشتباهات داخلی در سال‌های پس از بهار عربی تا حدودی به روند پیشرفت اقتصادی و منطقه‌ای ترکیه آسیب رساند با این حال این آسیب‌ها به میزانی نبوده که همکاری جامعه مدنی با ارتش را توجیه کند. (۳) در نهایت در ترکیه برخلاف مصر، احزاب قدرتمند به مثابه یک اپوزیسیون وفادار عمل کردند و این جریان‌ات مهم‌ترین نیروهای اپوزیسیون بودند. در واقع احزابی چون حزب جمهوری خلق ترکیه، حزب کردتبار دموکراتیک خلق و حزب حرکت ملی به مثابه نیروهای سیاسی سازمان‌یافته و وفادار به ساختار سیاسی عمل نمودند. البته باید در نظر داشت که در ترکیه صنعتگران، رسانه‌ها، هنرمندان، سیاسیون و اپوزیسیون همه متفق بودند که اختلافات سیاسی را نباید با اسلحه حل کرد (قهرمان‌پور، ۱۳۹۵) و از این نظر تفاوت جدی با الگوی مصر به چشم می‌خورد.

نتیجه

پس از وقوع جنبش‌های اعتراضی موسوم به بهار عربی، مصر و ترکیه دستخوش کودتاهای نظامی شدند. در مصر، اولین دولت منتخب با کودتای نظامی متلاشی شد و نظامیان قدرت کامل را در دست گرفتند. در ترکیه علی‌رغم معضلات مختلف داخلی و

منطقه‌ای که دولت اردوغان با آن مواجه بود، کودتا ناموفق بود و با مقاومت جامعه مدنی درهم شکست. در این پژوهش تلاش شد تا چرایی موفقیت کودتا در مصر و ناکامی آن در ترکیه بررسی و ریشه‌ها و مدل کودتا در این دو کشور مقایسه گردند. در این راستا نظریه‌های فاینر، هانتینگتون و انکارناسیون مطرح و سپس اطلاق آنها بر کودتاهای مصر و ترکیه مورد آزمون قرار گرفت. همچنین شباهت‌ها و تفاوت‌های این دو کودتا که بر برون‌داد کودتاها تاثیر داشت نیز مورد واکاوی قرار گرفتند. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که در مصر علی‌رغم اینکه جامعه مدنی تا حدودی توسعه‌یافته است ولی در رابطه با روندهای انتقال قدرت و منبع اقتدار حاکم، اجماع‌چندانی در جامعه وجود نداشته و ضعف نهادهای قانونی مورد اجماع برای حل اختلاف کاملا مشهود است. این وضعیت شباهت‌هایی با فرهنگ سیاسی توسعه‌یافته در نظریه فاینر دارد. همچنین کودتای مصر حاکی از وضعیت پراتوری بوده و شاخص‌هایی چون رویارویی مستقیم گروه‌های اجتماعی، ضعف نظم سیاسی، ضعف نهادهای سیاسی و مشخص نبودن قواعد بازی، گسترش منازعات و خشونت سیاسی و در نهایت واکنش ارتش به تشدید منازعات در قالب کودتای نظامی حاکی از توانایی نظریه هانتینگتون در تبیین این کودتا است. کودتای مصر همچنین با همراهی گسترده جامعه مدنی همراه بوده و در قالب کودتای جامعه مدنی قابل تبیین است. در این میان کودتای ترکیه که واکنش بخشی از نیروهای مسلح به افول کمالیسم و تضعیف ارتش و همچنین سیاست‌های اردوغان بوده شباهت کمی با کودتای مصر دارد. از منظر فاینر، شکست این کودتا حاکی از حرکت فرهنگ سیاسی ترکیه از توسعه‌یافته به فرهنگ بالغ است. در این کشور علی‌رغم تضادهای عمیق بین جریانات سیاسی، هیچ یک از احزاب اصلی کشور و نهادهای مدنی از کودتا حمایت نکردند و همگی بر تغییر دولت تنها از طریق مکانیزم‌های دموکراتیک و قانونی تاکید کردند. حتی گولن نیز این اقدام را محکوم کرده و اعلام نمود که هیچ‌گاه سقوط حکومت از طریق کودتا را تایید نمی‌کند. در واقع، در ترکیه در مورد روندهای انتقال قدرت و عوامل شکل‌دهنده به اقتدار حاکم، شناسایی و پذیرش مردمی گسترده وجود داشته و از طرفی جامعه مدنی ترکیه حداقل در مقایسه با مصر قوی‌تر است. این کودتا همچنین شباهت کمی با نظریه هانتینگتون دارد. زیرا کودتا متعاقب بحران عمیق سیاسی اجتماعی و رویارویی مستقیم و بی‌واسطه گروه‌های اجتماعی به وقوع نپیوست و نظم سیاسی هم چندان مخدوش و متزلزل نبود.

همچنین قواعد بازی و نهادهای سیاسی در این کشور نیز قدرتمندتر از مصر است. از سوی دیگر با توجه به اینکه جامعه مدنی و احزاب ترکیه با تمام قدرت در مقابل کودتا ایستادند و کودتا فاقد پایگاه اجتماعی بود، نظریه کودتای جامعه مدنی نیز انطباقی با تحولات ترکیه ندارد. گذشته از مباحث تئوریک فوق، کنش نیروهای مسلح مصر و ترکیه کاملاً متفاوت بود. در مصر، ارتش به مثابه یک نیروی قدرتمند و تاثیرگذار یکپارچه و منسجم عمل نمود و هیچ شکاف جدی در میان آن به چشم نمی‌خورد. ارتش به رهبری بالاترین مقام نظامی رسماً به دولت اولتیماتوم داده و پس از گذشت مهلت ۴۸ ساعته، دست به کودتا زد. این در حالی است که رهبران کودتای ترکیه کمتر شناخته‌شده و تنها گروهی نامنسجم در ارتش بودند که خارج از سلسله مراتب عمل کردند و بسیاری از افسران بلندپایه از جمله رییس ستاد مشترک ارتش نیز مخالف کودتا بودند. ناشناخته‌بودن فرماندهان کودتا و عدم یکپارچگی نظامیان باعث شد که کودتای ترکیه بر خلاف کودتای مصر حرکتی خودسرانه و خارج از سلسله مراتب ارتش تلقی شود. همچنین پلیس و نیروهای امنیتی هم کاملاً از دولت قانونی حمایت کردند. تفاوت‌های دیگری نیز در فرآیند کودتا به چشم می‌خورد. ناتوانی رهبران کودتای ترکیه در دستگیری رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر و عدم توانایی در کنترل رسانه‌ها کاملاً متفاوت با روند کودتای مصر است که بسیار ماهرانه انجام گرفت. همچنین باید توجه داشت که ارتش ترکیه در سالیان گذشته با اصلاحات قانونی و تحولات اجتماعی تضعیف شده و چندان قادر به انجام کودتایی موفق نبود، حال آن که ارتش در مصر همچنان دارای جایگاه قانونی و پذیرش مردمی است. در واقع می‌توان با توجه به موارد فوق نتیجه گرفت که میزان یکپارچگی ارتش، واکنش جامعه مدنی و همچنین نهادمندی سیاسی مهم‌ترین مولفه‌هایی هستند که بر نتایج متفاوت کودتاهای مصر و ترکیه تاثیرگذار بوده‌اند.*

کتابنامه

منابع فارسی

اعتضادالسلطنه، نوژن. (۱۳۹۱). *احزاب اسلامی و چشم انداز لایبسیته در ترکیه*. تهران: انتشارات چاپخش.

اکوانی، حمداله و دیگران. (۱۳۹۵). «منازعه گفتمان‌های اسلام‌گرا و سکولار در جنبش انقلابی مصر (۲۰۱۱-۲۰۱۳)؛ بسترها و نتایج»، *فصلنامه مطالعات سیاسی جهان اسلام*. ۵ (۱۷)،

ص ۱۸۰-۱۵۹

الیگور، بانو (۱۳۹۲). *بسیج اسلام سیاسی در ترکیه*. ترجمه آزاد حاجی آقایی. نشر فرهنگ شناسی.

چالمرز، آلن. ف. (۱۳۷۸). *چیستی علم*. ترجمه سعید زیباکلام. تهران: انتشارات سمت.

دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال و پریسا کریمی. (۱۳۹۳). «نظامیان و گذار به دموکراسی در کشورهای عرب: مطالعه موردی نقش نظامیان در تحولات سیاسی اجتماعی مصر (۲۰۱۱-۲۰۱۵)»،

فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل. ۴ (۱۴).

سلطانی‌نژاد، محمد و بهاره سازمند. (۱۳۹۲). «از انقلاب تا کودتا: مناسبات نظامی مدنی در مصر جدید»،

فصلنامه پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام. ۸ (۳). صص ۱۲۵-۱۰۵.

سمیعی اصفهانی، علیرضا و سجاد میرالی. (۱۳۹۲). «پره تورانیسم؛ الگویی نظری برای تبیین خشونت

سیاسی در مصر پس‌انقلابی»، *فصلنامه پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام*. ۳ (۲). صص

۵۱-۷۱.

طباطبایی، سیدمحمد و اکرم فضلی‌خانی. (۱۳۹۳). «سیاست خارجی ترکیه در قبال بیداری اسلامی در

جهان عرب»، *پژوهشنامه روابط بین‌الملل*. ۲۵ (۱). صص ۲۲۴-۱۸۵.

کریمی پور، یدالله. (۱۳۹۵). چرا کودتا؟ تارنمای خبرگزاری تابناک. (دسترسی ۲۷ تیر ۱۳۹۵).

کوزه‌بالابان، حسن. (۱۳۹۲). *سیاست خارجی ترکیه: اسلام، ملی‌گرایی و جهانی‌شدن*. ترجمه

غلامرضا کریمی و داود نظریور. تهران: انتشارات چاپخش
 گازیوروسکی، مارک. (۱۳۹۴). **سیاست و حکومت در خاورمیانه و شمال آفریقا**. ترجمه عسگر
 قهرمان‌پور. تهران: انتشارات امیر کبیر.
 قهرمان‌پور، رحمان. (۱۳۹۵). **هویت و سیاست خارجی در ایران و خاورمیانه**. تهران: نشر روزنه.
 (۱۳۹۵). **جامعه مدنی کودتا را شکست داد**. روزنامه همدلی. بازیابی شده از:
<http://hamdelidaily.ir/archive/1395/04/27/3.pdf> (دسترسی در ۲۷، ۱۳۹۵، تیر).
 ملائکه، سیدحسن و سیدمحمدامین حسینی. (۱۳۹۵). «علل شکست اخوان المسلمین در تشکیل حکومتی
 باثبات در مصر». **فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی**، ۲۶ (۱). صص ۸۴-۵۷.
 نوازنی، بهرام و دیگران. (۱۳۹۳). «فتح‌الله گولن و جنبش اجتماعی-سیاسی وی در ترکیه». **فصلنامه
 مطالعات سیاسی جهان اسلام**، ۳ (۱۰). صص ۱۷۳-۱۵۱.
 نیاکوئی، سیدامیر. (۱۳۹۱). **کالبد شکافی انقلابهای معاصر در جهان عرب**. تهران: نشر میزان.
 (۱۳۹۲). «بررسی بحران‌های عراق و سوریه در پرتو نظریه‌های امنیتی». **فصلنامه سیاست
 جهانی**، ۲ (۱). صص ۹۵-۱۱۵.
 هانتینگتون، ساموئل. (۱۳۷۰). **سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی**. ترجمه محسن ثلاثی.
 تهران: نشر علم.

منابع انگلیسی

Ahram. (29 June 2013). *Egypt rebel campaign gathered 22 millions signatures. Says spokesman.* <http://english.ahram.org.eg/NewsContent/1/64/75244/Egypt/Politics-/Egypts-Rebel-campaign-gathered--mn-signatures--say.aspx>
 Amir Arjomand, Said. (2014). "Revolution and constitution in the Arab World". In, **Beyond the Arab Spring: The evolving ruling bargain in the Middle East**. Edited by Mehran Kamrava. George Town University.
 Cartaluucci, Tony. (18 July 2016). *Turkey's Failed Coup: "A Gift from God" or from Washington?* Available on: <http://www.globalresearch.ca/turkeys-failed-coup-a-gift-from-god-or-from-washington/5536319>
 Cook, Steven A. (16 July 2016). *Turkey has had lots of coups. Here's why this one failed.* <https://www.washingtonpost.com/posteverything/wp/2016/07/16/turkey-has-had-lots-of-coups-heres-why-this-one-failed>
 (19 July 2016). *Where the Turkish military fails, Egypt's succeeds.*

<https://www.foreignaffairs.com/articles/turkey/2016-07-19/where-turkish-military-fails-egypts-succeeds>

- Deorio, Melissa. (2014). *Civil military relations in emerging democracies: A case study of Turkey*. Honors Theses. http://digitalcommons.csbsju.edu/honors_theses/31
- Encarnacion, Omar. (2002). Venezuela's "Civil Society Coup". *World Policy Journal*. Vol 19.Num 2. Summer. Pp38-48
- (2013). *Even Good Coups Are Bad: Lessons for Egypt from the Philippines, Venezuela, and Beyond*. <https://www.foreignaffairs.com/articles/egypt/2013-07-09/even-good-coups-are-bad>.
- Finer, S.E. (1962). *The Man on Horseback. The role of the military in politics*. London, Pall Mall Press.
- Hashim, Ahmed. (2011). The Egyptian Military, part two, from Mubarak onward, *Middle East policy*, 18 (3): 63 – 78.
- Korani, Bahgat (2014). "A Microcosm of the Arab Spring: Sociology of Tahrir." *In Beyond the Arab Spring: The evolving ruling bargain in the Middle East*. Edited by Mehran Kamrava. George Town University.
- Kuru, Ahmet T (2015). Turkey's failed policy toward the Arab Spring: Three levels of analysis. *Mediterranean Quarterly*. 26:3
- Lutterbeck, Derek (2011). *Arab uprisings and Armed Forces: Between Openness and Resistance*. Geneva Center for the Democratic Control of Armed Forces (DCAF).
- Micallef, Joseph V. (6 August 2016). Ankara and Cairo: A tale of two coups. http://www.huffingtonpost.com/joseph-v-micallef/ankara-and-cairo-a-tale-o_b_11364008.html
- Niakooee, Seyed Amir. (2013). Contemporary Arab Uprisings: Different Processes and Outcomes, *Japanese Journal of political science*. Volume 14. Part3. September.
- Saul, Stephanie. (16 July 2016). *An Exiled Cleric Denies Playing a Leading Role in Coup Attempt*. <http://www.nytimes.com/2016/07/17/us/fethullah-gulen-turkey-coup-attempt.html?>
- Varol, Ozan.O. (2013). "The Turkish model of civil-military relations" . *International Journal of Constitutional law*. Vol 11. Issue 3. Pp 727-750
- Wedeman, Ben. (4 July 2013). *"Coup topples Egypt's Morsy; deposed president under 'house arrest'"*. CNN



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی